

ایرانشناسی
ژورنال جامع علوم انسانی

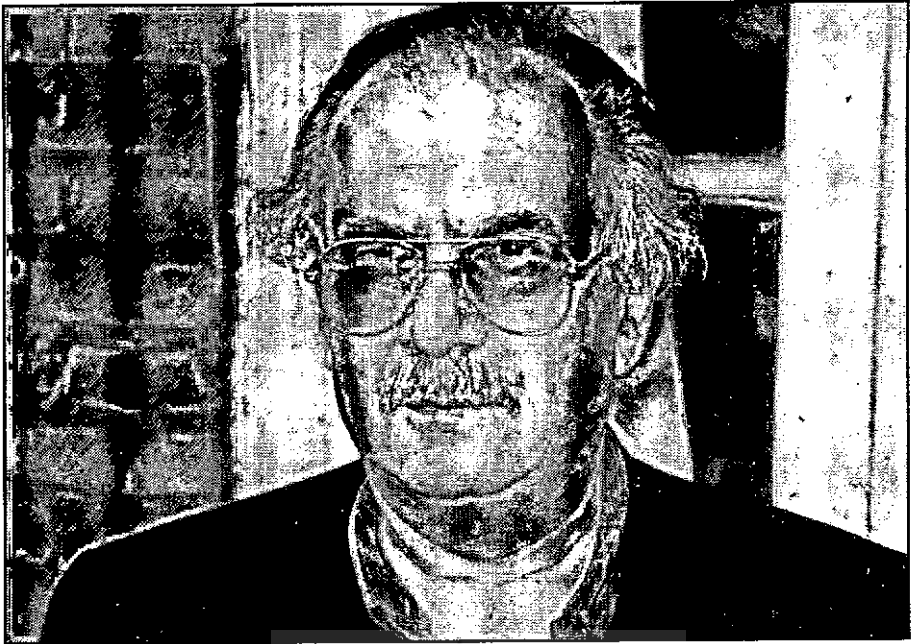
- تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی (۶۰) / ایرج افشار
- گناه نابخشودنی، جدایی بحرین از ایران / احمد اقتداری
- چاه تخت جمشید / جلیل اخوان زنجانی
- خطه‌ای بازیافته، ملک «زوزن» در آستانه حمله مغول / شهریار عدل / اصغر کریمی

۱۳۳۴ - در سوگ محمد رسول دریاگشت

در بهار ۱۳۴۳ که متصدی انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران شدم با محمد رسول دریاگشت از نخستین روز که دیدار خشک اداری پیش آمد به دلپذیری آشنا شدم و نیکبختی داشتم از آن دیدار که چهل و پنج سال دوستی و همکاری حاصل شد. او در ۱۳۱۵ زاده شد و تحصیلات دبیرستانی را در دارالفنون به پایان برد. با هاشم رجب‌زاده، اوانس اوانسیان، اسماعیل نوری علا همدرس و همسخن جوانی بود. می‌گفت بر یک نیمکت هم‌نشین بودیم.

چون از دبیرستان به درآمد خدمت در اداره انتشارات دانشگاه را اختیار کرد و چون خوش خط و ربط بود آرام آرام به مرحله نویسندگی و کتاب‌نگری درافتاد. با استادان دانشگاه آشنایی یافت و از هر کس نکته‌ای می‌آموخت. چندی مدیر بایگانی انتشارات بود و برای جریان طبع و نشر کتاب‌ها گزارش می‌نوشت. در کار اداری نظم را می‌پسندید و پی‌گیری در سرانجام‌یابی کارها را خصلت خویش کرده بود. ورقی به دست او نابجا گذاشته نمی‌شد و چون حافظه خوبی داشت در یافتن هر برگی نیازمند به جستجو در دفترها نمی‌بود. به توانایی حافظه‌اش معمولاً آنچه را می‌خواست می‌یافت.

هفت سالی که در آن خدمت بودم جز دل‌بستگی و پیوستگی به کار از او ندیدم و چون



● محمد رسول دریاگشت (عکس از علی دهباشی)

در سال ۱۳۵۰ از آن سمت شخصاً کناره کردم و تنها مسئولیت کتابخانه مرکزی را داشتم دریاگشت به کتابخانه آمد و باز همکار بودیم. مدت هشت سال که آنجا بودم با نهایت صداقت و دلسوزی مدیریت امور دفتری را بر همان رویه ذاتی خود در عهده داشت. با همه هشتاد و چند نفری که آنجا کار می‌کردند رایگان و دمساز بود. همواره راه‌گشا و کارآمد بود و به صافی و سادگی رفتار می‌کرد. به قول ما یزدیها «با دستواره» بود و به تعبیر بهتری «بی دستواره» نبود. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از هنگام تشکیل نخستین کنگره تحقیقات ایرانی (که نامش ابتدا نخستین کنگره ملی ایرانشناسی بود)^۱ یعنی شهریور ۱۳۴۹ همه کارهای نام‌نویسی و دفتری و مراجعات مختلف شرکت‌کنندگان را (که در نخستین سال... نفر و در سال نهم... نفر بودند) یک تنه عهده‌دار بود و پانزده روزی پیش از تشکیل جلسات (در هر شهری که بود) تا پاسی از شب کار می‌کرد و معاضد واقعی همه بود. البته در نخستین کنگره دوستم قدرت‌الله روشنی سرپرستی کلی را در عهده داشت و آن دو دوست همکار و همدل کنار هم بودند. هنوز نوشته‌ای از دریاگشت در اوراقم باقی است که بعضی از خاطرات خود را

۱. ماجرای تبدیل نام آن به تحقیقات ایرانی را در بخارا نوشته‌ام که به اعتراض آقای شجاع‌الدین شفا نام ایرانشناسی بدل به تحقیقات ایرانی شد. عنوان ملی هم به توفیق وزارت فرهنگ و هنر برداشته شد.

درباره کنگره نوشته است. می باید به چاپ برسانم.

درباگشت چون بازنشسته شد از سال ۱۳۶۴ به مجله آینده پیوست و امور مربوط به چاپ مجله را پذیرفت و به مرسوم رفتار دلبدیرش مدت نه سال بدان کار پرداخت و چون آینده خاموش شد در بخش انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار به ادامه کارهای کتابی اشتغال یافت تا اینکه در اواخر زمستان ۱۳۸۶ به مناسبت بروز بیماری جانسوزی به خانه پناه برد. ولی در آن جا باز از کار دست نمی کشید و به وسواس و دلسوزی به تحریر و تصحیح ادامه داد. عاقبت در هفتم ماه شهریور ۱۳۸۷ در نبرد با دو سه بیماری شکست خورد و به دیار دیگر سفرگزید.

درباگشت در طبع چند کتاب با من همکاری کرد. چون خوش خط بود به لطف تمام رنج استنساخ کتاب های خاطرات بصیرالملک شیبانی (تهران ۱۳۷۴)، مخابرات استرآباد (تهران ۱۳۶۴)، جواهرنامه نظامی (تهران ۱۳۸۱) را پذیرفت و آنها را با همکاری منتشر کردیم. جز آن عکس سفرنامه منشی اسرار موسوم به بصره المسافرین را نیز در اختیارش گذاشته بودم که بر همان زوال نسخه نویسی کند تا به چاپ رسانیده شود. ولی مرگ او را از ما گرفت و مقدار کمی از آن استنساخ درآمد.

کار بزرگ و مهم دیگری که از او خواسته شده بود استخراج و گردآوری چند گونه فهرست اعلام اشخاص و جاها و مباحث و مطالب مدنی ده جلد روزنامه خاطرات عین السلطنه است که کار برگه برداری آن را به پایان رسانید ولی مجال آن نیافت که همه آنها را به روی کاغذ بیاورد و به چاپ ببرد. مقداری را که ردیف و استنساخ کرده بود به ناشر (اساطین) تحویل داد. ناچار باید مابقی هم به سامانی برسد تا این زحمت طاقت فرسای درباگشت را به صورت کتابی عرضه داشت و استفاده ببری از آن کتاب مفصل آسان شود و یادگار ارجمند دیگری از او به جای بماند.

از کارهای انتشاراتی درباگشت - زمانی که در کتابخانه مرکزی کار می کرد - گردآوری و نشر خطابه های مربوط به مجمع علمی صائب تبریزی بود (تهران.....). پس از آن خطابه های مجمع علمی قائم مقام فراهانی را منتشر کرد (تهران ۱۳۷۷، موقوفات افشار). و بالاخره مقالات سعید نفیسی در زمینه زبان و ادب فارسی (تهران، ۱۳۸۵). همچنین باید یاد کرد که در غلط گیری و سامان دهی مجلدات نامواره دکتر محمود افشار که از جلد دهم پژوهش های ایران شناسی نام گرفته است همکاری بود. به یک کلام هرچه در این زمینه ها انجام داد موجب تجلیل و تخلید نام او می باشد. مقالات او بیشتر در مجله های جهان کتاب، بخارا، فرهنگ مردم چاپ شده است.

در سفر بودم که او درگذشت. میان جنگل‌های هزارجریب، بانگ تلفون بوم‌وار برخاست و خیر شوم مرگ آن دوست نازنین را از زبان نالان کریم اصفهانیان شکسته بسته شنیدم و چون به منوچهر ستوده که رویه‌رو نشسته بود گفتم هر دو بهت‌زده ماندیم. (لوس‌انجلس - بیستم مهر ۸۷)

۱۳۳۵ - génie ایرانیّت از نگاه قزوینی

محمد قزوینی در سال ۱۳۰۰ از عباس اقبال نسخه‌ای از رساله «تعلیمیّه» خواجه نصیر طوسی را خواسته بود. اقبال چون موضوع را به اطلاع سید نصرالله تقوی - که نسخه‌ای از آن رساله داشته است - می‌رساند پس به سفارش تقوی، محمد علی عبرت مصاحبی نائینی به خط خوش از آن نسخه رونویسی می‌کند و آن نسخه برای قزوینی به پاریس فرستاده می‌شود قزوینی پس از دیدن آن، در نامه خود به عباس اقبال می‌نویسد: «راستی کاتب این نسخه که عبرت المصاحبی النائینی امضا کرده است کیست. چقدر خط شیرین خوش دقیقی دارد و من گمان نمی‌کردم با این هرج و مرجی که در جمیع آنچه متعلق به عادات و رسوم و آیین و صنایع و علوم و ادبیات و خط و هر چه متعلق به ایرانی و ایرانی‌گری است در این اواخر روی داده باز کسی در ایران باشد که به این شیوه خوش خوانای دقیق کلمات را روی هم سوار [کرده] به شیوه بسیاری از نسخ قدیمه متوسطه بتواند بنویسد.

الحمدلله که روح ایرانیّت از آن قوی‌تر و سخت‌جان‌تر است که ماها از دور از روی های و هوی مشتی سفها و جهال قوم گمان فنای آن را می‌کردیم.

وقتی که بعضی جراید ایران می‌آید و انشای عجیب و غریب اشترگاوبلنگ آن را که نه فارسی صرف است، نه فارسی سعدی و حافظ، نه فارسی ده پانزده سال پیش که من در ایران بودم می‌خوانم و پنج شش مرتبه باز می‌خوانم و باز درست نمی‌فهمم و می‌بینم که بکلی زبان فارسی و عادات و رسوم و همه چیز آن در اضمحلال واضح و تلاشی صریح است بکلی از جان و زندگی مایوس می‌شوم و دست و دلم بکلی از هرگونه کار علمی و ادبی سرد می‌شود، بعد وقتی که قطعه ادیب پیشاوری را در ایرانشهر که مطلعش این است:

ای کرده گم طریق عقیق و مقام حیّ در تیه حیرتی که ره ذی سلم کجاست
می‌خوانم و مقاله سرکار را در خصوص آل‌زیار و قابوس و شمشگیر در همان مجله مطالعه می‌کنم و بعد این نسخه تعلیمیه را با تصحیح مدقق آقای حاجی سید نصرالله

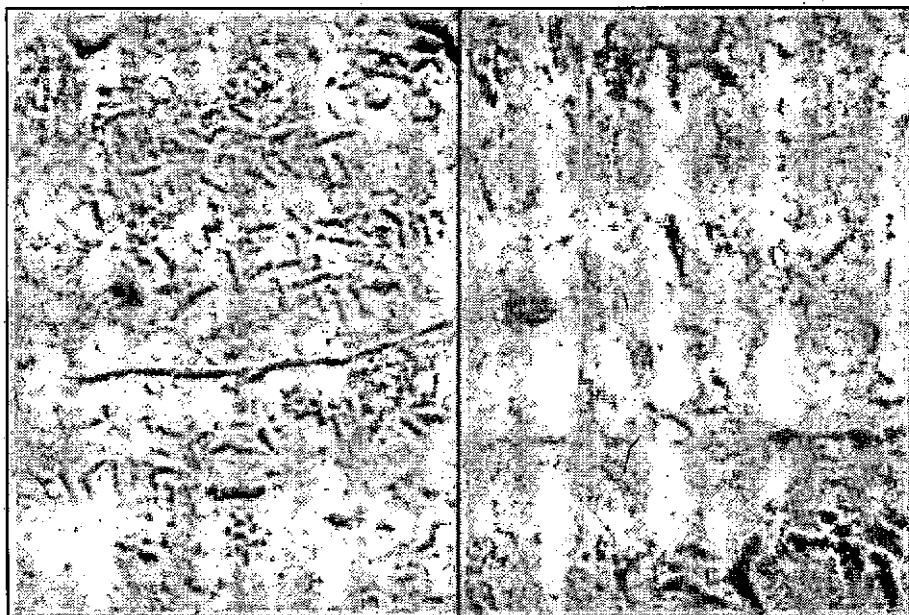


۵۲

اخوی و این خط خوش قشنگ ظریف ملوس مشاهده می‌کنم آن یأس و دل‌افسردگی را بگلی فراموش می‌کنم و نشاط و شور کار و امید به آینده ایران و جاوید بودن génie ایرانی و لایموت بودن آن حقیقت کلیه‌ای که در جمیع ادوار و اکوار تاریخ به اشکال مختلفه ولی با وحدت ذات ظهور کرده است در من پیدا می‌شود و آن علامات یأس را حمل به جمل معترضه تاریخ می‌کنم که مانند خضراء الدمن ریشه‌ای و اصلی و اساسی و دوامی و ثباتی ندارد و می‌آید و می‌گذرد.»

۱۳۳۶ - پیشکش‌های مظفرالدین شاه

نام کتابی است که بهمن بیانی از روی نسخه خطی استنساخ و چاپ کرده است در ۱۱۹ صفحه. اصل دفتر سندی است به خط شکسته و ارقام سیاقی که عکس چند ورقش در پایان کتاب آورده شده است. این دفتر حاوی صورت ریز و دقیق پیشکش‌هایی است که مظفرالدین شاه از روز حرکت به طهران برای تصدی تخت و تاج سلطنتی دریافت کرده بوده است، تا بازگشت از سفر سوم فرنگ. در سال ۱۳۲۳ قمری یعنی در مدت یازده سال. و به عبارت دیگر یک سال پیش از وفات. بیانی همه ارقام دریافتی را شماره‌گذاری کرده و ۱۶۱۴ فقره شده است.



● سنگ‌نبشته هخامنشی جزیره خارک (مربوط می‌شود به مدخل ۱۳۳۸)

آنچه شاه دریافت می‌کرد معمولاً تحویل خازن اقدس می‌شد مگر آنکه به انعام صرف و در بعضی مواقع «ضبط حضور» می‌شد. مقداری هم به گرجی خانم تحویل می‌شده است و گاهی به نیرالممالک.

همه گونه افراد از رجال درجه اول (اغلب)، مالکین، تجار، اعیان پیشکش می‌داده‌اند و افسوس که آقای بهمن بیانی در پایان فهرستی القبایی از نام آنان و مبلغ پرداختی را گرد نیاورده است.

به طور مثال ولیعهد (محمد علی میرزا) موقع بازگشت شاه از فرنگ هزار عدد پنج‌هزاری طلا، دریایی صد عدد اشرفی طلا، آصف‌الدوله دوست پنج‌هزاری طلا پیشکش کرده بوده‌اند.

این پیشکش‌ها را در مواقع مختلف شکار، سفر، کوه‌گردی، مراسم اعیاد، رفتن شاه به مهمانی رجال به او می‌دادند. از بابت تصدق بود، از بابت نازشست بود، از بابت سرسلامتی بود و به بهانه‌های دیگر. حتی در شماره ۳۴۶ می‌بینیم که مصدق‌السلطنه در لشکرک صد تومان پیشکش کرده بوده است.

یکی از موارد چهارهزار تومان است (قیمت حصارک) از سوی حکیم‌الملک که برات پاریس کرده بوده است.

آقای بیانی اوراق این دفتر را خط فرمانفرما عبدالحسین میرزا نوشته‌اند ولی چنین نیست. فرمانفرما از شازده‌های بدخط بود.

بر آقای بیانی فرض است رساله را با تهیه فهرست‌های متنوع ضروری به تجدید چاپ برسانند و با تفکیک مباحث مندرج در آن اطلاعات مورخان مسائل اجتماعی ایران را گسترش دهند.

۱۳۳۷ - وجین کردن کتاب در ایران بلا و خطاست

در این سال‌ها بنا به تقلید نابجا از اسلوب رایج در کتابخانه‌های معمولی امریکا سه کتابخانه اساسی کشور ضرر بسیار کرد. نخست در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود به زمان ریاست دکتر منوچهر گنجی. مدیریت کتابخانه در آن وقت با خانمی بود که نامش را از یاد برده‌ام و به دست آنها چنان اتفاق شومی روی داد بدین بهانه که آنچه کتاب غیر حقوقی بود از آنجا رانده شود مانند قسمت زیادی از مجموعه‌های دکتر محمد مصدق، ذکاءالملک فروغی، دکتر رضازاده شفق، علی اکبر داور، صادق صاحب نسق قمی، دکتر صادق رضازاده شفق، مجید موقر و دیگران. از جمله کتاب‌های خریداری شده در زمینه‌های متنوع ایران‌شناسی به سرپرستی دکتر محسن صبا بود که ماجرایش را چون نوشته‌ام تکرار نمی‌کنم. البته اندکی از کتاب‌های وجین شده آنجا به زور و ضرب رئیس وقت دانشگاه به کتابخانه مرکزی انتقال یافت. آن رفتار مغول‌وار بود.

دیگر کتابخانه مرکزی دانشگاه است که بی هیچ معیاری وجین شد و بسیاری از کتب چاپی قدیمی آنجا مخصوصاً خارجی‌ها به انباری نزدیک چهارراه کالج سوق داده شد و به مؤسسات و شاید هم اشخاص گفتند بیایند و هرچه می‌خواهند جدا کنند و ببرند. و معتاقباً مقادیری از آنها حتی با مهر دکتر مصدق، خط سعید نفیسی و دیگران توسط کتابفروشی‌ها به این و آن فروخته شد.

دیگر کتابخانه وزارت امور خارجه بود که وجین‌کاری آن از جمله باعث طرد مجموعه پلی‌کپی شده از اسناد مهمی درباره ایران بود که فریدون آدمیت از آرشیوهای انگلیس گردآورده و به وزارت خارجه داده بود و قس علی ذلک.

مگر کتابخانه‌های ایران چه مقدار کتاب و پس از آن با چه معیار و میزانی دارند که وجین کردن به قصد تهیه جایابی مصرف بودن کتابها ضرورت دارد. به علاوه وجین کردن با چه اجازه‌ای انجام می‌شود.

مگر، به مانند سابق کتاب ثبت و ضبط ندارد و جزو اموال دولتی نیست. سابق رسم بر

این بود که اگر صاحب جمع کتابخانه عوض می شد ضرورت و حکم این بود که می باید کتاب ها طبق صورت به صاحب جمع بعدی تحویل رسمی بشود و عمل قبض و اقباض آنها در صورت مجلسی به امضا برسد.

به هر تقدیر گذشته را باید گذشته گرفت و مجازاتی هم برای این نوع تفریطها نیست. پس بینوایی کتابخانه های ایران حکم می کند که مرجع صاحب صلاحیت قاعده و جین کردن را بر کتابداران و حتی رئیس کتابخانه و مقام بالاتر او (مثلاً وزارت) ممنوع و قابل تعقیب کنند و در صورت لزوم ضوابط محدود و معمولی برای آن تدوین شود. مسلّم است اگر بار دیگر چنین عملیاتی در یکی از کتابخانه های عمده انجام شود دیگر نه از تاک نشان خواهد ماند نه از تاک نشان؛ یعنی کوشش کسانی که جان کنند و مجموعه هایی را برای فرزندان این سرزمین ذخیره کرده بودند آسان آسان به هدر می رود.

۱۳۳۸ - سنگ نبشته هخامنشی جزیره خارک

خارک را سال ها پیش دیده بودم ولی خبری از سنگ نبشته آن نداشتم. این روزها در روزنامه امرداد (شماره ۲۱ خرداد ۱۳۸۷) دو عکس از آن دیدم: یکی از روزهای بودن و یکی از روزهای ویران شدن آن. بخوانید بخشی کوتاه از آنچه را که خانم میترا ده مویذ گزارش کرده است:

«سنگ نگاشته هخامنشی جزیره خارک ویران شد... این سنگ نگاشته که سندی دیگر بر راستین و دیرینه بودن نام شاخاب فارس (: خلیج فارس) افزوده بود به دست افرادی ناشناس با میخ، پتک، تیشه، چکش و یا شاید شیء نوک تیز دیگری ویران شد. این کتیبه مرجانی که به خط فارسی باستان نگاشته شده نزدیک به هفت ماه پیش در پی احداث یک جاده پیدا شد و کاوش ها و بررسی های باستان شناسان نشان داد که این سنگ نگاشته به احتمال بسیار، از آن روزگار اردشیر هخامنشی بوده است. در برگردان (: ترجمه) این سنگ نگاشته چنین آمده است: "این سرزمین خشک و بی آبی بود، شادی و آسایش را آوردم." بر پایه کاوش های زبان شناسی، چنین برمی آید که هخامنشیان در آبادسازی خارک، نقش ویژه ای داشته اند.

۲۳ آبان ماه ۱۳۸۶، آنگاه که این سنگ نگاشته پیدا شد، علی اکبر سرفراز یکی از باستان شناسان سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری گفت: "با این کشف، از نام شاخاب فارس (: خلیج فارس) با سند محکم دیگری می توان دفاع کرد."

پیدایی این سنگ نگاشته را در حالی که خلیج نشینان و سیاست جهانی در پی ناراست نشان دادن نام شاخاب فارس (: خلیج فارس) بودند، باید به یک معجزه شبیه دانست. درست همانند امروز که ویرانی اش با وجود قفس قفل و کلیددار، کشیک شبانه روزی و نیروی انتظامی به یک معجزه شبیه است. به گفته احمد دشتی، سرنشین سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر، کشیک شبانه روز، مراقب بوده اما حالا ممکن است یک زمان جایی رفته باشد که فرد مظنون هم از آن لحظه سود جسته است. احمد دشتی و البته علی جاذبی هر دو با توجه به شیوه آسیب وارده به سنگ نگاشته آن را عمدی خواندند.

این نگاشته روی یک تخته سنگ مرجانی در پنج سطر نگاشته شده بود که سطرهای آن به گونه سه و دو سطر به هم چسبیده و به زبان فارسی باستان بود و اکنون باید انگشت افسوس به دندان گزید که تنها یک سطر از آن پنج سطر بر جای است. انگشت افسوس را باید به دندان گزید چرا که تنها یکصد و نود و نه روز توانستیم از این یادگار نیاکانی پاسداری کنیم...»

۱۳۳۹ - سه تألیف از بیژن غیبی

از بیژن غیبی نامه‌ای داشتم. خبر از سه دفتر می‌داد که تألیف آنها رو به پایان می‌رود، البته به زبان آلمانی.

(۱) دبیری و نویسندگی در ایران باستان و کتاب‌ها و کتابخانه‌های آن (یکصد صفحه). در آن نشان داده است که چرا ایران‌شناسان زمان ما سعی‌شان بر این است که نیاکان ما را بی‌کتاب به نمایش درآورند.

(۲) مجموعه‌ای دربرگیرنده آخرین خواندنی‌هایی که به زبان اوستایی درباره شاهان روزگار باستانی در دست است (با ترجمه متن و یادداشت‌های تاریخی).

(۳) برخورد آلمانها با فرهنگ ایران از قدیم‌ترین زمان تا پایان جنگ جهانی دوم. طبعاً غیبی در این کتاب بیشتر به مباحث ایران‌شناسی و سنجش و بازگویی عقاید متخصصان آلمانی پرداخته است.

نشر این هر سه دفتر به زبانی آلمانی بسیار پسندیده است ولی باید امید ورزید که ایشان تحریر فارسی از آنها را برای انتشار در ایران آماده سازد.

عمر بن عبدالعزیز خنجی مؤلف شمس الحساب الفخری (تالیف میان دو دهه نخستین قرن هشتم هجری) که نسخه یگانه شناخته شده اش در تملک سلطانعلی سلطانی شیخ الاسلامی بهبهانی بود و به اهتمام فرزندش دکتر رضا شیخ الاسلامی به کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی واگذار شد، در آغاز کتاب یاد آور شده است: «کسی که از علم سیاقه و حساب حظی نداشته بود این کتاب ننویسد تا ذرر و لثالی آن که در سلیک لطایف منخرط گردانیده از عقد گسسته نگرود.»

شعر

مبادا بهر مند از وی خسیسی بجز خوش خوانی و زیبانویسی
 ز من نیک آمد این، از بد نویسند به مزد من گناه خود نویسند
 (ورق ۶ الف)

۱۳۴۱ - خاطرات تجارت پیشگان

بازارگانان ایران از طبقات اجتماعی و مدنی در هر جامعه‌ای بوده‌اند و در ایران هم در سوابق تاریخی مندرج است که گاه به آنان چون به سفر تجارت می‌رفتند از سوی دولت و شاه وقت منصب سفارت هم به او داده می‌شد. اهمیت آنها در جامعه، به جز داشتن تمول و سرشناسی، مقداری هم به مناسبت سفرها و دنیادینگی آنها بود. تجار ایران به نوشتن خاطرات و مشاهدات خود کمتر می‌پرداختند. تا بتوان از مطاوی آن‌گونه نوشته‌ها به نوع تفکرات و نحوه زندگی و دیگر اطوار شخصیتشان پی برد. آنچه بیشتر از آنها در دست داریم آن هم از اواسط قرن سیزدهم مجموعه‌هایی از نامه‌هایی است که به طرف‌های تجاری خود می‌نوشته‌اند.

خوشبختانه به تازگی دو کتاب توسط «نشر تاریخ ایران» از خاطرات دو بازرگان انتشار یافته است و باید این خدمت را برآمده از آن دانست که بانو دکتر منصوره اتحادیه خود نوه یکی از تاجران سرشناس طهران است و چون «تاریخ» مشغله زندگی اوست به درستی متوجه به اهمیت این کتاب‌های ساده‌نما شده است.

یکی خاطرات حاج محمد تقی جورابچی است میان سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۳۰ قمری از دوران اقامت در تبریز و رشت. دکتر علی قیصری که خود فرزند یکی از بازرگانان نامور طهران است متن آن را با فوایدی آماده چاپ کرده است. من فرزند جورابچی موسوم به زرتشت (رضا) را خوب می‌شناختم زیرا چند سال با هم در دبیرستان فیروز



بهرام درس می خواندیم و خوب به یاد دارم که یک روز به من گفت نام خانوادگی من از این پس «سمناد» شده است. آن نام در این کتاب به صورت سیمناد دیده می شود ولی در مدرسه، معلم و فزاش و همکلاسی هایش او را سمناد صدا می کردند.

یادداشت های جورابچی چون دوره مشروطیت را دربر گرفته بیشتر به آن حوادث مرتبط است. ناچار از جنبه کارهای تجاری عاری است.

کتاب دوم که از طبابت تا تجارت نام دارد خاطرات حاج میرزا عبدالجواد اخوت است مربوط به سال های ۱۳۰۶ تا ۱۳۶۴ قمری (= ۱۳۲۴ شمسی). این شخص عطارزاده ای اصفهانی بوده و در مدرسه دارالفنون طب خوانده و مدتی در اصفهان بدان پیشه پرداخته و عاقبت آن خدمات را رها کرده و به بازرگانی روی آورده است. او هم چون دوره مشروطیت را دیده از آن وقایع ذکرهایی دارد. بر کتاب مقدمه مفصلی نوشته شده اسبت به قلم دکتر مهدی نفیسی.

پدر مؤلف عطار بوده و شاید همان موجب شد که پدر پسر را به تحصیل طب واداشت. مؤلف اطلاعات مفیدی از وضع طبابت در مریضخانه مرسلین انگلیسیها در این کتاب نگاشته و برگهایی را برای تاریخ پزشکی ایران بر جای گذاشته است.

از صفحه ۱۴۸ به بعد وصف دکاندار شدن او در بازار اصفهان است و جزئیات خوبی

راجع به وضع زندگی او و مشکلاتی را که پیش آمده از قبیل ورود قشون روس به ایران، قحطی، شیوع بیماری وبا، گرانی و حوادث دیگری از این دست را دربر دارد.

اسناد واقعی تاریخ ایران همین گونه بازمانده‌هایی است که خانواده‌هایی هیچ توجهی معمولاً از ترس یا بی‌فرهنگی، آنها را نابود کرده‌اند و می‌کنند.

این‌گونه نوشته‌هاست که می‌تواند تاریخ اجتماعی ما را به وجود آورد، اگر استادان تاریخ دانشگاه‌ها آنها را بخوانند و از نخوت مقام کمی نزول کنند و برای این اوراق ارزش قائل شوند. باید توجه کنند که از میان اینها می‌توان ریزه‌های تاریخی را برای ارائه تاریخ مردم ایران استخراج کرد. این دو کتاب را محصلین واقعی تاریخ ایران حتماً باید بخوانند.

۱۳۴۲ - شعر فارسی سنغیر اطریش

«در روزنامه ایران چند شعر شارژدافر اطریش که به زبان فارسی در سفر لار که کرده نوشته بوده اشعار خیلی خنده‌داری است که مثل بیشتر اشعار زبان فرنگ بدون وزن و همان ملاحظه قافیه در او شده.

شنیدم که جانی در مازندران

ماهی آزاد دارد اعلی فراوان

گفت صبح باید و بعد از ناهار

چادر در پلور زدیم در جوب لب لار

شراب بسیار خوب خوردیم، سه جور گوشت و پلو

شراب بردو هم بود و آب جو

شب آن قدر سرد بود که از زکام ترسیدیم

صبح بیدار شده مثل بید لرزیدیم.»

از نسخه خطی خاطرات حسینی عمادالسلطنه سالور مربوط به سال‌های ۱۳۱۷ -

۱۳۱۸ قمری نقل شد.

۱۳۴۳ - قصیده خواهر ادیب‌الممالک

از بانو شاهین فراهانی فرزند حاج میرزا حسین نواده قائم مقام، که ظاهراً تا سال ۱۳۳۸ قمری زنده بوده است (گلزار جاویدان از محمود هدایت و زنان سخنور از علی اکبر مشیر سلیمی) قصیده‌ای در اوراق ابراهیم معاون‌الدوله غفاری دستیاب شد. چون در آن دو کتاب جز چند بیت از او چاپ نشده است قصیده او را در سفارش عموزاده

خود به معاون الدوله می آورم. مادر حسین پڑمان متخلص به ژاله که دارای قصاید ممتازی است هم از این خاندان بوده است.

قصیده تیریک کمینه فاطمه متخلص به شاهین، حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اکرم اعظم آقای معاون الدوله روحی فدا معروض داشته است.

فضل بهار است ای ندیم سخندان
در بگشا پرده برفکن که دگر بار
مجمر آتش بزون گذار که گردید
آب کزین پیش بُد برنده چو شمشیر
خاک زمین بود همچو صرح ممرد
باد فشانند به دشت عنبر سارا
گوئی در باد هست معجز عیسی
کاین دو جوانی دهند از پس پیری
مادر ایام همچو تازه عروسی
وسمه بر ابرو کشد ز نیزه نوخیز
گاه کند رهزنی ز سنبل طرار
گاه رخ گل به عندلیب نماید
بر سر گلبن همی مدیح سراید
تا به جهان خاک و باد و آتش و آب است
سیر فلک مرتبت و معان دولت
آن که به روح کمال گوهر یکه
آن کو به طبعش بحر درگه جنبش
عزمش متقن بود چو سد سکندر
رشحه مهرش نشانه ای است ز جنت
ثابت و سیار و سعد و نحس کواکب
چار عناصر ترا همیشه موافق
میرا رادا جهان پناه خدیوا
هست به صعوه قرین ز داد تو شاهین
کار یکی شهر سهل، کار جهانی
گر وزرای سلف معاصر بودند

چند نشینی خمش به کنج شبستان
آمد نوروز و رخت بست زمستان
آتش بر ما خلیل وار گلستان
اکنون بر خویش چون زره شده پیجان
اکنون گردیده چون بساط سلیمان
ابر ببارد به کوه گوهر غلطان
گوئی در ابر هست چشمه حیوان
بر پدر روزگار و مادر دوران
کورا باشد هزار عشوه و دستان
غازه به عارض نهد چو لاله نعمان
گاه کند دلبری ز نرگس فتان
کاید با شوق در ترنم و الحان
همچون شاهین مفخر دولت و ارکان
تا به فلک هفت اختر است نمایان
کورا تأیید نصرت است ز ایوان
آن که ز برج جلال اختر تابان
آن کو به دستش چو ابر در مه نیسان
رایش روشن بود چو مهر فروزان
شعله قهرش نمونه ای است ز نیران
بر خط حکمش چو گوی در خم چوگان
هفت کواکب ترا همازه به فرمان
ای ز تو آسوده قلب مردم طهران
هست به کله امین ز عدل تو سرحان
گر ز تو خواهند بر کفت بود آسان
با تو شدندی مطیع رایت از جیان

ای گل بستانِ مردمی و مروّت
 حمد خدا را که باز پرتو مهرت
 بود عموزاده کمینه اگر دور
 بار دگر کاندرا آستان توره یافت
 گر همه او سنگ شد عطای تو خورشید
 دارم امید کز عنایت عامت
 تا به جهان فرودین بیاید و نوروز
 ای ثمر نخل چو دو شاخه احسان
 تاخت بر این (کلمات ناخوانا)
 چندی از خادمان و جمع غلامان
 منزلت و فرّوی گذشت ز کیوان
 در همه او حال شد نمای تو باران
 مفتخر آید بر امثال و اقران
 تا ز زمین یاسمین بروید و ریحان

۱۳۴۴ - مجله‌های فارسی بخارا و سمرقند

در شماره ۱۷ مجله رودکی (چاپ دوشنبه) زمستان ۱۳۸۶، در مقاله‌ای به قلم پیوند گل مرادزاده یاد از مطبوعاتی شده است که پیش از تسلط حکومتی و فرهنگی شوروی‌ها به زبان و خط فارسی انتشار می‌یافت. این نشریه‌ها در آن جا شناسانده شده است:

۱. بخارای شریف: محی‌الدین منصور و میرزا سراج حکیم، شماره ۱۵۳ چاپ بخارا (سال ۱۹۱۲).

۲. سمرقند: محمود خواجه بهبودی (سال ۱۹۱۲) تاجیکی و ازبکی و روسی.

۳. آیینه: محمود خواجه بهبودی (سال ۱۹۱۳) به تاجیکی و ازبکی.

پس از بروز انقلاب بلشویکی از نشریات زیر نام برده است:

۱. شعله انقلاب: سید رضا علی‌زاده در سمرقند (۱۹۱۹ - ۱۹۲۱) نود و یک شماره.

۲. آواز تاجیک: اقدام دسته‌جمعی از ۱۰ دسامبر ۱۹۲۴، صدرالدین عینی در رأس

بود. در ۱۹۲۵ به روزنامه حزبی بدل شد.

۳. بیداری تاجیک: نخستین شماره‌اش «عید تاجیک» نام داشت (۱۵ مارس ۱۹۲۵)

به مدیری عباس علی‌اف (ناظر معارف)، کلاً ۲۴ شماره چاپ شد. از ۱۸ اکتبر ۱۹۲۸ به

«تاجیکستان سرخ» تبدیل نام یافت و چون در ۱۹۳۹ جمهوری آغاز شد نشریه حزبی شد.

۴. دانش و آموزگار: در سال ۱۹۲۶ توسط نظارت معارف تاجیکستان در شهر

دوشنبه نشر شد و در همان سال پایان گرفت.

۵. رهبر دانش: از سال ۱۹۲۷ توسط نظارت معارف در سمرقند به مدیریت محمد

موسوی منتشر شد. در آغاز نامش «دانش - بینش» بود. مجله علمی بود ولی در ۱۹۳۲

صورتی دیگر یافت.

۱۳۴۵- زندگی در آبادیهای دیروز

در آبادی سهرورد (نزدیک قیدار) کنار کوچه نشستم که کار پنچری بگذرد. مردی پنجاه و چند ساله که با همسفرم - خسرو طفرل - سخنورگرمای آشنایی محلی داشت از راه رسید و نشست و جناب طفرل ما را به هم شناساند. مرد سابقه خدمت در آموزش و پرورش داشت و از مزرعه‌اش بازمی‌گشت.

پرسیدم چهل سال پیش زندگی بهتر بود یا اکنون. گفت آن وقت خانواده‌ای که آذوقه زمستانی را در خانه فراهم می‌داشت غم عالم نداشت و از اخبار همه جا جز روستای خود بی‌خبر بود. بطور مثال گفت برادرم که از من بزرگتر بود نقل می‌کرد از سالی که توانسته بود یک «پوط» نفت برای مصرف چراغ موشی طول لیالی زمستان بخرد و در خانه داشته باشد، پس با خوشحالی می‌گفته است امسال زمستان راحتیم که برای چراغ موشی نفت کافی داریم. یعنی دیگر وسایل زندگی را، از آرد و بقولات و روغن و شیر و ماست و گوشت در روستا در اختیار داشته‌اند.

۱۳۴۶- تازه‌نویسی‌های تورج دریائی در این دو سال

از ساسانی‌شناس - تورج دریائی - استاد دانشگاه ابروین (کالیفرنیا) و مدیر نامه ایران باستان که در تهران نشر می‌شود به تازگی چند مقاله دریافت کردم. چون مباحث تاریخی و مدنی پیش از اسلام اکنون خواستاران دل‌بسته دارد نام آنها را می‌آورم و طبعاً او مخالف نیست که ترجمه آنها در ایران منتشر شود.

2007

1. *Imitatio Alexandri and its impact on late Arsacid, early Sasanian and Middle Persian Literature. Electrum, Studies in Ancient History. 12 (2007): 89-97.*
2. *The Middle Persian text "Sur i saxwan" and the late Sasanian court. Res Orientalis. 12 (2007): 65 - 72.*
3. *Indo - European elements in the Zoroastrian Apocalyptic Tradition. The Classical Bulletin. 83, No.2 (2007): 203 - 213.*

2008

4. *Kingship in Early Sasanian Iran. The Sassanian Era. The Idea of Iran,*

Sasanian Iran

(224-651 CE)

Portrait of a Late Antique Empire

Touraj Daryaee

MAZDA PUBLISHERS, Inc. ♦ Costa Mesa, California ♦ 2008

volume III. Ed. by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart. London, 2008.
pp 60-70.

5. On Swearing to Mithra in the Armenian and Iranian World in late
Antiquity: *Bulletin of Ancient Iranian History*. Vol IV (2008): 11 pp.

این مقاله به نادر رستگار اهدا شده است به مناسبت علاقه‌مندی‌هایش به گسترش
ایران‌شناسی.

6. Sasanian Iran (224 - 651 CE). *Portrait of a Late Antique Empire*. Costa
Mesa, Mazda Publishers. 2008. 139 pp.

کتاب تازه‌اوست درباره‌ی ساسانیان. آن را به معلم خود M. G. Morony اهدا کرده و
نخستین دفتر از مجموعه Sasanika Series است که از سوی مرکز ایران‌شناسی دکتر
سموئیل جردن در دانشگاه ایروین چاپ می‌شود. مباحث آن: ایران پیش از ساسانیان -
اردشیر اول و تشکیل امپراطوری ساسانی - شاپور اول، محکم‌ترین امپراطوری در قرن
سوم میلادی - وهرم و نرسی - شاپور دوم و حکام ساسانی در قرن چهارم - یزدگرد
شاهزاده آرامش‌جو در قرن پنجم - قباد اول و خسرو اول، انقلاب در قرن ششم - از
خسرو دوم تا یزدگرد سوم، سقوط ساسانیان.

مجموعه‌ای است که تاکنون هفده جلد آن انتشار یافته است. گردآورندگان و ناشرین این مجموعه مربوط به دنیای قدیم گروه فرانسوی مطالعات تمدن خاورمیانه‌اند و دانشمندانی برجسته چون P. Bernard (فرانسوی) - H. Gaube (آلمانی) - Ph. Gignoux (فرانسوی) - G. Gnoli (ایتالیایی) - P. O. Harper (امریکایی) - M. Tardie (فرانسوی) هیأت علمی آن را تشکیل می‌دهند.

هر یک از مجلدات این مجموعه حاوی مقالاتی است در یک موضوع یا مقوله یا حوزه معین تاریخی یا جغرافیایی.

در هفدهمین مجلد (۲۰۰۷) این مقالات درج شده است:

م. الرام M. Alram به همراه م. بلت لمرکاند M. Blet Lemarquand و پدرو شروو P. Skjaervo: شاپور شاه شاهان ایران و انیران.

ا. بوپراچی O. Bopearachi: بعضی ملاحظات دربارهٔ سالشمار نخستین کوشانیان. ک. چرتی C. Certi: ادبیات جغرافیایی فارسی میانه از بخشهای ۱۰ و ۱۲ بندهشن بزرگتر.

تورج دریایی: متن فارسی میانه (شور سخن) و دربارهٔ آخرین ساسانیان.

ر. ژیسلن R. Gyselen: شاپور پسر هرمزد پسر نرسی.

ک. ژولین Ch. Jullien: فایدهٔ «اعمال شهیدان ایرانی» برای جغرافیای تاریخی و اداری ساسانیان.

د. مک‌دووال D. MacDowall: عصر دمتریوس.

پروانه شریعتی: حمزهٔ اصفهانی و جغرافیای تاریخی ساسانی در سنی الملوک الارض.

ف. تیئری F. Thierry: خردنامه‌های ویشو (۵۵۴) و بی‌شی (۶۵۹) دربارهٔ پادشاهی ایرانیان.

خ. ترینا G. Traina: موسی خورنی و امپراطوری ساسانی.

۱۳۲۸ - غبار کاشانی

در مجیدآباد قیدار در همراهی دکتر شفیع کدکنی با خسرو طغرل نوادهٔ جهانشاه خان امیرافشار دیداری داشتیم. از جمله صحبت‌ها که پیش آمد دربارهٔ محمد

علی کاشانی ملقب به بشیر دیوان و متخلص به غبار بود. این شخص در عهد ناصرالدین شاه رئیس پست و تلگراف ناحیه زنجان می بود و چون درگذشت در پیش درگاه مزار قیدار نبی دفن شد. طبق فرمانی که در خانه آقای طغرل دیدم لقب بشیر دیوانی را مظفرالدین شاه به او داده، زمانی که در یزد سمت ریاست پست و تلگراف را متصدی بوده است.

طغرل، دیوان پدر بزرگ را به چاپ خواهد رسانید. چون قطعه‌ای را از او خواند که تنبیه بر انگیز نسبت به شاه بود و حکایت از جنبه اجتماعی و همیشگی تاریخ ما دارد ازو خواستم بنویسد تا در بخارا به چاپ برسد. این است:

ای شه‌شاه جهان تا کسی شکار جاجرود

باید از حال رعیت هم دمی آگاه بود

تا به کوه و دشت در فکر شکار جگره‌ای

از شکار خانگی رندان بر آوردند دود

بالله از این چاکرانت آنچه بر مردم رشید

نارسیده هیچ گاه از صرصر عاد و ثمود

هر که را شغلی سپردی، همچو قارن گشت خلق

هر که را ملکی بدادی، خویش را قارون نمود

خلق می گویند امین الدوله ز آنها بهترست

نیست بهتر هیچ بالله، این کهر از آن کبود

مرادش از امین الدوله میرزا علی خان است که پس از اتابک به منصب صدراعظمی

رسید.

۱۳۴۹ - اتصال دو کلمه برای سردرگمی یا توجه

«گرافست»هایی که می خواهند جنبه ابداعی داشته باشند و در تابلوهای بزرگ بینندگان را خیره کنند دست به آن زده‌اند که دو یا سه کلمه نامتجانس را به هم متصل و گاه یک حرفی را که در آخر کلمه ماقبل و اول کلمه بعدست از آن مجموعه حذف کنند، مانند:

- پرتقالهویج

- نقشه‌شهریاب (نقشه شهریاب)

- موزیکامپیوترسانه (موزیک کامپیوتر رسانه)

- نمایشگاه طراحی

- عکاسینمایش

و در یکی از کتابهای شروین وکیلی دیدم برای عنوان نمایی یا تازه سازی کلمات مجاز و هنجار به این صورت آمده است:

- م جاز

- ه نجاز

ای گرافیکست‌ها، همین قدر به پیرانه‌گویی عرض می‌کنم که اگر رحمی به زبان و خط فارسی بکنید آن وقت به ایران اندیشیده‌اید.

۱۳۵۰- خران و نره‌خران ایشان

مهندس بهرام شیخ‌الاسلامی (قزوینی) در سفر اخیر خود به تهران صحبت از آشنایی خاندانش با اللهیار صالح پیش آورد و گفت: «موقعی که در آمریکا درس می‌خواندم چون برادرم درگذشت نزدیک بود تحصیل را رها کرده به ایران بروم. اما از صالح نصیحت‌نامه‌ای به من رسید که مبادا ترک تحصیل کنید.

پس من مناسبت آشنایی خاندانشان را با صالح جوربا شدم. معلوم شد زین‌العابدین بهلول که هم‌درس و دوست نزدیک صالح در مدرسه آمریکایی بود با خاندان شیخ‌الاسلام قزوین خویشی و نسبت داشت و ازین راه صالح هم با افراد آن خانواده آشنایی پیدا کرده بود.

نام زین‌العابدین بهلول را بارها از صالح شنیده بودم ولی از یاد برده‌ام که کارش چه بود و کی درگذشت. بهلول دوست نزدیک و هم‌مشراب بود با حسن مهرآوران، یکی دیگر از همکلاسان آنها. ایشان عضو وزارت مالیه بود.

من چون نام مهرآوران را بدون مناسباتی به میان آوردم آقای شیخ‌الاسلامی گفت من * از ایشان ورقه‌فرمانی دارم که به افتخار بهلول و یکی از خویشان من به نام اصغر صادر کرده است. آن نوشته درباره‌ی افتخار عضویت یافتن او در گروه خران و نره‌خران است که حسن مهرآوران در سال ۱۳۲۳ مبتکر ایجاد آن شده بود. مهرآوران کسانی را که از مردم راست و درست (بی‌شیله‌پيله) و بی‌خداشه اخلاقی می‌دانست مفتخر به ورود در آن جمعیت خیالی می‌کرد و یک ورقه فرمان به هر یک می‌داد.

من از صالح بارها قضیه گروه خران را شنیده بودم که برایم گفته بود: «مرحوم مهرآوران نخستین شماره فرمان را به نام من صادر کرده و به من داده بود.»

اول فروردین سال ۱۳۳۳

شماره ترتیب ۴



رأس مبارک

یا انبیاء الهی

ما
حسن محمد آوران

زبان در می غران و زبیر غران صاحبان نامی سل و سنگ و یلان

سید الاغ اعظم

ظواهرت بیادت و کفایتی که در زین ادب این بیول در برین نامی و نسیان ده مهر بر بده و اول در داد و ده گزشتی ای
که پستان ای اطراف تمدن شاه زور نام و ظور نیست شاد با جانان امیر خرا که دایم صفت
فیت زای داد زور فرعی اصطلح مبارک است خور زور نام که از اول زده می سال ۱۳۳۳ عقب و نصف
میل زور می شغور در سنگ زور و اول سنگ باشد و عین است در زور و اول و اشال مبارک نماید
در ای بقا این اشال در خانه اول شود و عین که غایب از او فرسودن شان در اول یلان و زور می و از یک
زور و زور نماید - زبان مبارک در غور غران زور و نسیان صادر گردید

فرمانده مکر قزاقان
سید زور اعظم
مجلس

بیت زور - سادان زور و اول

میران

۲۵ مرداد ۱۳۲۳

حکم عزم آرزوی شیخ الاسلام

بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت

و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن

در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن

شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن

عدم است و در آن - و در وقت عزم که در آن در آن

بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت

و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن

در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن

شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن

بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن عدم است و در آن - و در وقت عزم که در آن در آن بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن

بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن عدم است و در آن - و در وقت عزم که در آن در آن بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از حمد و ثنا و در مقام تسبیح و تهلوت و طهارت و در وقت شام که کعبه شریف را در کعبه شریف در آن در جهت کعبه الله در این بین آن که در این روزها در آن در آن شریک در عزم ما در آن است و در آن روزها در آن در آن

چون مهندس شیخ الاسلامی گفت اصل آن فرمان را دارم از ایشان درخواست کردم عکسی از آن به من بدهد. پس عکسی از تکزاس برایم فرستاد که در این جا به یاد آن آزادگان به چاپ می‌رسانم.

تصورم بر این است که گروه گردانندگان روزنامه موفق توفیق بعدها که از خوشمزگی مهرآوران مطلع شده بودند در روزنامه خود شوخانه «حزب خران» را پایه‌گذاری کردند.

و باید به یاد داشت که میرزاده عشقی قطعه زیبایی دارد با این مطلع:

دردا و حسرتا که جهان شد به کام خر زد چرخ سفله سکه دولت به نام خر

همچنین حبیب یغمایی قصیده‌ای دارد که مقطع آن چنین است:

ای درینا کاشکی خر بودمی...

هر چه جستم از پس هشتاد سال

دوستی زان خر ندیدم بهتری

آنچه مسلم است مهرآوران در سال ۱۳۲۳ مبتکر چنین فکر بلندی بود و من از حدود سال ۱۳۲۴ صحبت آن شوخی را در جرگه تابستانی دوستانه پدرم (باغ فردوس تجریش) که با حضور ارسالان خلیعت‌بری، محمود نریمان، اللهیار صالح، حبیب آموزگار، ضیاءالملک فرمند، علی پاشا صالح، مهدی اعتماد مقدم و افراد دیگر تشکیل می‌شد و اغلب مهرآوران (سر نره خر) نیز حضور داشت شنیده بودم.

۱۳۵۱ - سنگ قبری از هیر نزدیک رازمیان (الموت)

در سفری که چند سال پیش با دکتر هوشنگ دولت‌آبادی و همسر هنرمند نقاششان سهیلا خانم از مسیر طالقان - الموت به شهسوار داشتیم از سنگ قبری عکس برداشته بودم که میان اوراق تلنبار شده گم شده بود. این سنگ پرداخته سال ۷۸۰، در آبادی هیر - که بالای رازمیان قرار دارد - وجود داشت.

۱۳۵۲ - عکس از دکتر محمد مگری

در دو شماره پیش بخارا یادی از دکتر محمد کیوان پورمگری شد و قرار بود عکسی از او چاپ بشود. اما فراموش شد. اینک عکس به چاپ می‌رسد. این عکس را در سرچشمه آب گرم آبادی وله (نزدیک گچس) دکتر منوچهر ستوده انداخته است (مرداد ۱۳۳۰).

از چپ به راست: مازیار ستوده فرزند دکتر منوچهر نشسته بر زانوی عمویش پرویز -

● آب معدنی وله، مرداد ۱۳۳۰، از چپ: پرویز ستوده (دو دامن از مازیار ستوده)، دکتر محمد مگری، شلیل ستوده، عباس خوبی، ایرج انشار (عکس از منوچهر ستوده)



دکتر محمد کیوان پور مگری - خلیل ستوده پدر دکتر منوچهر ستوده - پرویز افشاریه (نیمی از سر او دیده می شود) - دکتر عباس زریاب - ایرج افشار.

۱۳۵۳- آتشکده اسپاخو

در خراسان از آثار ساختمانی عصر ساسانی بیش از سه یادگار مشخص نمی شناسم. یکی آتشگاه بازه هور است (نزدیک تربت حیدریه) و دیگری آتشگاهی بر سر تپه آبادی اسپاخو در... کیلومتری بجنورد. چند سال پیش هم در تپه آبادی بندیان (نزدیک...) گنجبری های ظریف ساسانی بر بدنه خانه ای از زیر خاک به در آمد که حقا موجب حیرت بود.

آتشکده اسپاخو که ویرانگی آن را در سفرنامه های خود نوشته ام این بار در سفر تازه ای که برای نشان دادن آن به تورج دریایی متخصص فرهنگ عصر ساسانی پیش آمد (شهریور ۱۳۸۷) مرمت شده دیدم و به همین ملاحظه به همت بانیان این کار خیر آفرین گفته می شود و این که بر لوحه منصوب بر کنار آن نام معبد ساسانی بدان داده شده است عیبی ندارد.

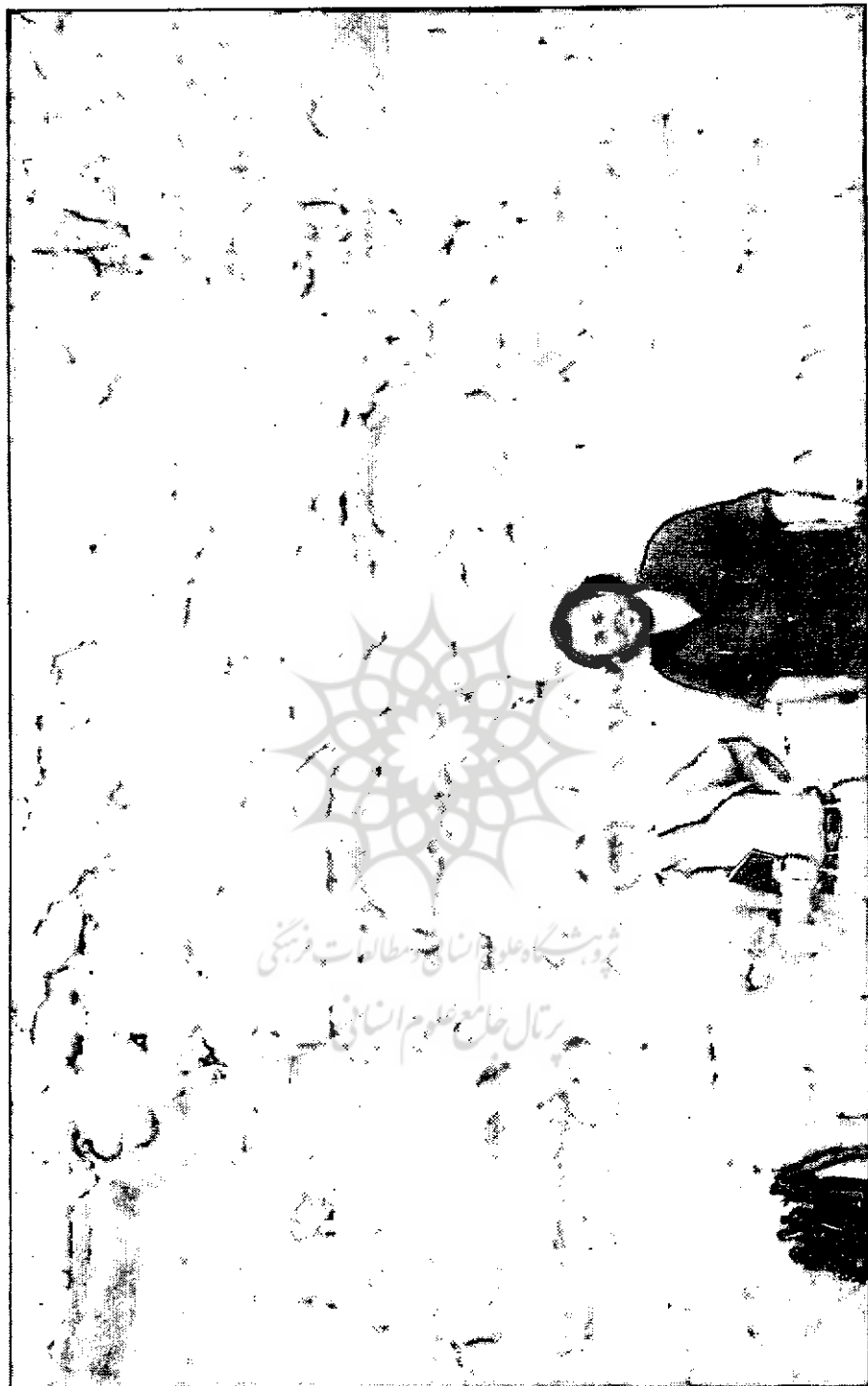
فعلاً قسمت بیرونی مرمت شده است ولی به بخش درونی هنوز نرسیده اند. امید است به داد شکستگی های مشهود در بنا هرچه زودتر برسند زیرا «بدین شکستگی ارزد به صد هزار درست.»

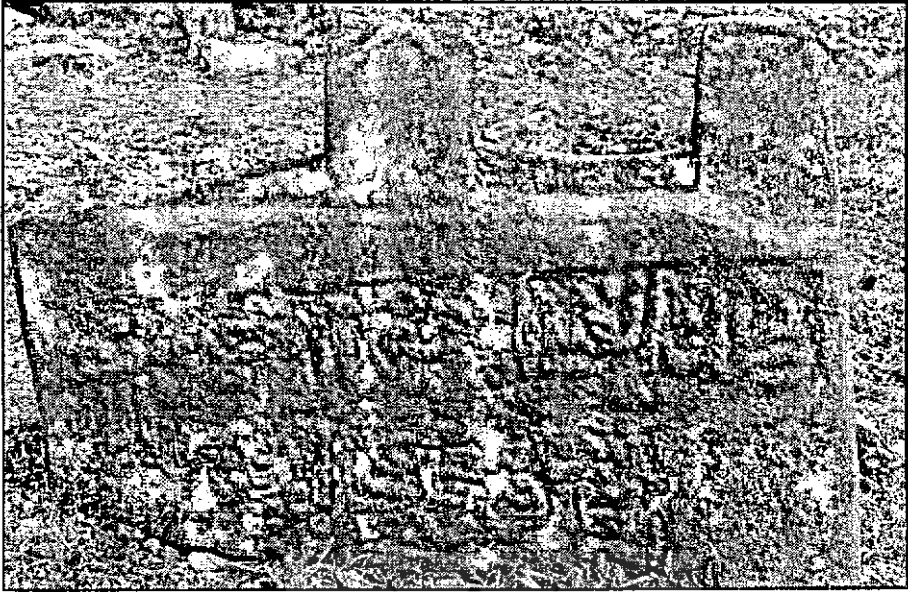
۱۳۵۴- تخت سلیمان در تنگ راه

تنگ راه آبادی معروفی است بر سر راه گنبد قابوس به سوی جنگل گلستان. سی سال پیش دکتر بسکی که آنجا سکنی دارد دیواره سنگ چین عجیبی را به من نشان داد که میان اهل محل به تخت سلیمان معروف است. سنگ های حجیم آن همه رودخانه ای، یک پارچه و دست نخورده و به اندازه های بزرگ است. تناسب بزرگی آنها را با بدن کنار آن بسنجید.

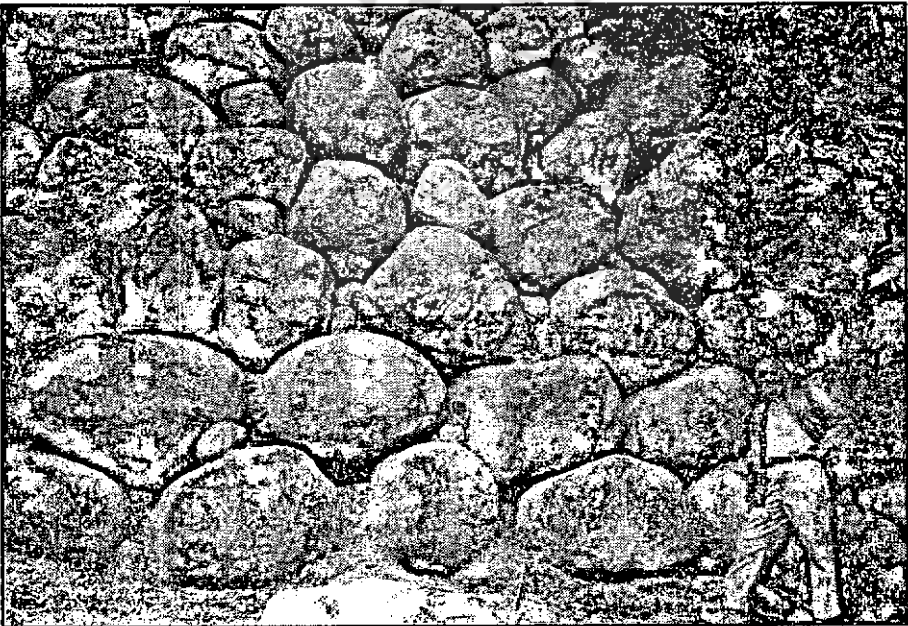
طول آن مقدار از این سنگ چین که بر جای مانده است (به فاصله) به سی چهل متر می رسد. قسمت هایی هم به مرور ایام زیر خاک مشرف به آن مدفون شده. چون هنوز گزارشی درباره آن از نگاه باستان شناسی در جایی ندیدم عکس آن را چاپ می کنم تا مگر میراث فرهنگی منطقه خبری به ما بدهد. این عکس را تورج دریایی در سفر شهریور ۱۳۸۷ گرفت.

● توریج دریایی و ایرج افشار - آشنکده اسپاخو (بنای ساسانی)، نزدیک بجنورد، شهریور ۱۳۸۷ (عکس از خداداد رضاخانی)





● سنگ قبری از هیر نزدیک رازمیان (الموت)



● تخت سلیمان، تنگ راه، شهرویور ۱۳۸۷ (عکس از تورج دریایی)



● فیروزکوه، سمنان - ۱۳۷۳

۱۳۵۵ - عکسی دیدنی از دو خارکن

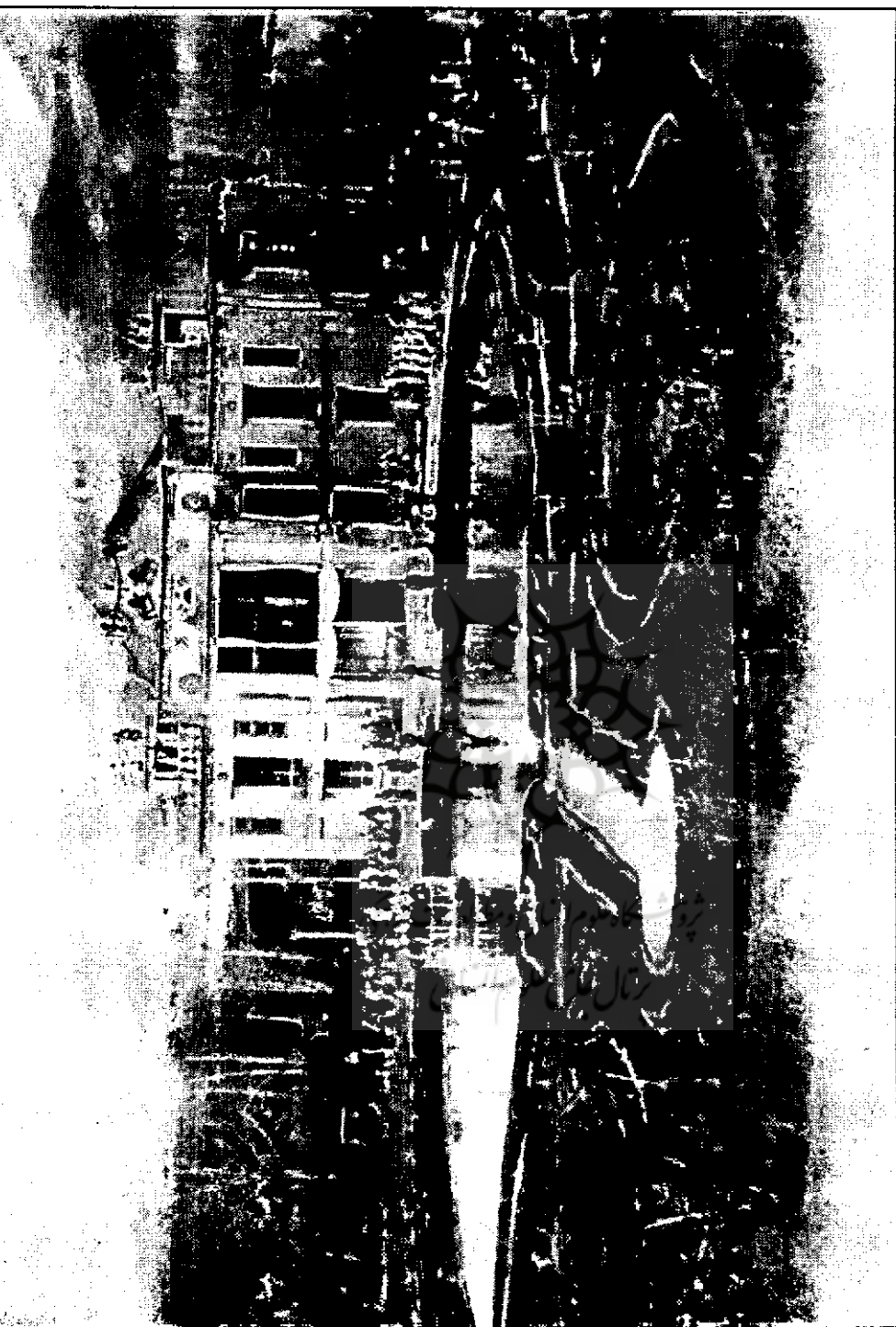
در کوره راهی در حوالی فیروزکوه به سوی گرمسار که با منوچهر ستوده به هنگام پاییز می‌گذشتیم از دور عکس این دو خارکن گرفته شد. چون یادگاری است از سنتی قدیمی که زن یا مرد برای نیروی حرارتی به بیابان می‌رفتند و همیشه به خانه می‌برند درج می‌شود.

۱۳۵۶ - عکس ساختمانی قاجاری

در خانه فرزندانم بهرام افشار تصویر ساختمانی از دوره قاجار دیدم که ندیده بودم و نتوانستم نام و محل استقرار آن را بیابم. با چاپ کردن عکس امین‌وارم دوستم مهندس کامران صفامنش که بهترین آگاهیها را درباره بناهای پیشین تهران در گنجینه بی‌همتای خود گردآوری کرده است با چند سطر نوشتن آن را معرفی کند. اگر عکس در مجموعه‌ای چاپ شده باشد من بی‌خبرم.

P. Avery - ۱۳۵۷

پیتراوری که ششم اکتبر ۲۰۰۸ درگذشت متولد پانزدهم مه ۱۹۲۳ و از ناموران اخیر



ایرانشناسان انگلیس در زمینه مطالعات ادبی کلاسیک فارسی و تاریخ جدید ایران بود، نه البته همطراز با پیشگامانی چون ادوارد براون، سر دنیس راس و رینولد نیکلسن. پس از اینکه دوره BA را در مدرسه السنه شرقی به پایان رسانید در نیروی دریایی امپراطور [انگلیس] به خدمت پرداخت و به همین مناسبت نشانه O.B.E دریافت کرده بود و تا پایان جنگ خدمتگزار کشورش بود. بعد مدیریت تدریس زبان فارسی به کارمندان انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس در عهده‌اش قرار گرفت. تا اینکه عاقبت از استادان کینگر کالج دانشگاه کمبریج شد. زمانی که بدیع‌الزمان فروزانفر در راه بازگشت از امریکا اقامت کوتاهی در انگلستان داشت از سوی دانشگاه کمبریج به مهمانداری فروزانفر مأمور شد (دکتر منوچهر ستوده هم در آن وقت در انگلیس بود). از نخستین کتاب‌های او که در اینترنت نامشان هست مربوط می‌شود به دوره خدمت او برای شرکت نفت ایران و انگلیس با نام‌های:

- *The age of expansion*

- *Medieval Persia*

از زمانی که به تدریس ادبیات فارسی (پس از آربری) در کمبریج پرداخت کتاب‌هایی شاخص‌تر از او دیده شد. ضمناً این نکته را هم می‌دانستم که در دوران اقامت تهران با دکتر صادق گوهرین نشست و خاست داشت و اغلب در فهم معضلات ادبیات فارسی از او کمک می‌گرفت.

عناوین کتاب‌های دیگر او که فرزندم آرش از اینترنت استخراج کرد و همه بدون ذکر تاریخ چاپ آنهاست درین جا نقل می‌شود:

- *The Cambridge History of Iran*

جلد آخری که به جز ایوری S.I. Grossman و R.G. Hambly و C.R. Melville با او همکار بودند.

- *The Collected Lyrics of Hafiz of Shiraz. 603 p.*

آخرین کار او بود. براساس چاپ دکتر پرویز ناتل خانلری به ترجمه سراسر دیوان حافظ پرداخت. باید دانست سال‌ها پیش از آن ترجمه‌ای از سی غزل حافظ را بدین عنوان انتشار داده بود.

- *Thirty Poems and introduction to the Sufi Master.*

ترجمه سی غزل حافظ با همکاری John Francis Alexander Heath-Stubbs شاعر انجام شد.



● پیتراوری

- An Iranian in Nineteenth century, Europe : by Muhammad Ali Sayyah.

Translated by P. Avery and Mehrbanoo Nasser Deyhim.

ترجمه سفرنامه حاجی محمد علی پیرزاده به فرنگ.

- Rubaiyat of Omar Kayyam. Translated by P. Avery and John Francis Alexander Heath - Stubbs.

- The Speech of the Brides. Cambridge. 1998. 560 p.

ترجمه منطق الطیر فریدالدین عطار (از نشریات The Islamic Texts Society).

- The Spirit of Iran. A History of Achievement from Adversity. Costa - Mesa, Mazda Publication.

از کتاب‌های شناخته شده او نزد ایرانیان که به ترجمه درآمده این اثر است:

- *Modern Iran* (Nations of the Modern World). 1967, 528 p.

۱۳۵۸ - کلافتوری در «بررسی کتاب» - شهر ایرانی

بررسی کتاب به مدیریت مجید روشنگر، که در لوس آنجلس چاپ می‌شود

شماره‌های ۵۱ و ۵۲ خود را (دوره جدید سال هفدهم - پاییز و زمستان ۱۳۸۶) به نقاش

و طراح نامور پرویز کلاتتری اختصاص داده است. کلاتتری کارآموزی را نزد بهرامی آغاز کرد و چون به گروه هنرمندان انتشارات فرانکلین پیوست با ترسیم تصاویر زیبا برای کتاب‌های درسی و بعضی طرح‌های روی جلد کتاب‌های جیبی توانایی خود را نمود و به تدریج در صف نقاشان مبتکر درآمد. مخصوصاً از هنگامی که «کاه‌گیل» را بر روی بوم به کار برد و مضمون تصویرهای منقوش بر آن مایه موج‌نما برگرده روستاها و مخصوصاً چشم‌انداز خانه‌های گلین و کلمبوئی اختصاص داد. من در واشنگتن به یاد او بودم زیرا بر کنار موزه بومیان آمریکا دیدم که آن مردم هم با کاه‌گیل‌های در پوشش آلونک‌های خود آشنا بوده‌اند.

از میان مصاحبه‌ها، نوشته‌ها و داستان‌های کلاتتری (که از نویسندگی هم غافل نیست) این تکه را نقل می‌کنم:

«به نظر من شهر ایرانی شهری است که پشت هر پنجره‌اش شاعری نشسته و وقتی می‌گویم شاعر مقصودم شاعرانی مانند حافظ و سعدی نیست، منظورم همین مردم عادی هستند. وقتی پشت وانت می‌خوانم که نوشته شده: "شاخهٔ قلبم در دست‌انداز عشق تو شکست" این شعر از زبان همان راننده گفته شده با زبان حرفه‌ای او و واژگان شوferی‌اش. بنابراین مردم معمولی ایرانی شاعر هستند.

شهر ایرانی شهری است که رانندهٔ کامیونش پشت ماشین باری نوشته: "سرنوشت را نتوان از سر نوشت". این معماری کلمات از جانب یک رانندهٔ شاعر است. من گمان می‌کنم هیچ کجای جهان به اندازهٔ ایران پشت ماشین بارها شعر نوشته نشده است. بنابراین شهر ایرانی شهری است که پشت هر پنجره‌اش شاعری نشسته است.»

حال که یاد از بررسی کتاب شد بد نیست بنویسم که روشنگر در ورق‌های سبزرنگ اول شمارهٔ ۵۴ (تابستان ۱۳۸۷) در مورد کتاب نجف دریابندری به نام چنین کنند بزرگان نکته‌ای را یادآوری کرده است این چنین: روشنگر تصورش این بوده است که دریابندری با خوانندگان شوخی کرده است و نام ویل کاپی جنبهٔ خارجی ندارد و پیش خود تصور کرده بوده است که دریابندری آن نام را از مغازهٔ ایرانی کپی برداری به نام Will Copy در لوس‌آنجلس برداشته است. اما اکنون از صفدر تقی‌زاده شنیده است که ویل کاپی Will Copy نام واقعی نویسندهٔ آن است که در ۱۸۸۴ متولد شد و در ۱۹۲۹ بمرد.